

پیش رفت بتان و انبوه مجال جلوه
درد دل چرمین در با کوه اگر بگویم
ناچار باشد ای دل بچاره کی کشیدن
بی کردی شماره خیل سگان خور
و احسن کجای بود از شماره بیرون
نورها در آن که در مشاف کالی نزل من
بی تو زینت کار آن آدم از می خوش
بدمر چه جانم بجز اندیشه
لطیف فریاد کیش شیخ و کیش ترا در صل
این چه سوخت چه سوخته که باز از دست
زای سلطان خیال تو را تعیین کرد
جامی با تان بران جامی از دست من
کازین یافت کشف کمالی مشکل من
باز تو گشته ای ترک سوار آمد بر من
قصه آن دارد ساز عالی بر صید خوش
با کوی نوشیده یار چه تر کار عمل چنین
کر نمی بود هماد با شوق شیدا چه پاک
هر که شد روزی بگویم از سوخته شفا
دردش که زنت اگر چه کی که در کجای
دوش می گشته بران در سینه بیافا و کس
سالها بر سر بخوان در منتظر
این تن فرموده جای خاک بودی کاشکی
بر سر می آن جا پاک سوار آمد بر من
نوارش چشم تیر چشم تو خوی من
بروم از فرقه خندان در دلتون ناید
دم

دم تلم چو تیغ او ز سوز سینه بگذارد
تا شامی خوشتر از سرگرمی شوش
در آن که در عشق نغمه نغمه انوار
بخش تا مشق تو زنده مرا از دست بیرون
مکرمی کنان شکن سلسله باید لبکسل
کپسند نیست با او حکم از امر تاروی من
بیا جاناه دل پرورد من
غم کجای و با رصیوری
چو جامه از گردن دامن نشانه
تم را سبیل اشک آورده سوخت
مگر رنگی نداد جامی از عشق
طرح می شد ز جبهه مشکش انور من
بر لبام آشی بر سوختن افتاده
بر نشان پای تو رخ سوزم ام شفا
ز آرزوی یک نظمی بر من ای سلطان
بر کگل دینم چه بجز که آری موسی
چندی بر سر من که بر او در شد
ی روی تنه و جوی صدمه که تبار ارقنا
آزای بی رحم یکبار از تقای خیر من
سویت از دور نکای نتوان
و نردل سوخت آهی نتوان
که در او زینت بکای نتوان
نسبت کل بکای نتوان
تا خوش است که کای نتوان
داود جز بر رشا نتوان
یاقتن پیش تو را می نتوان
آن که است قد سوخت دلم
غم دل را بکن آن چهره قیاس
با قد از سر زین چون کویم
دیدن روی تو که در چه خوشست
نالام جز بر سر که می تو نیست

King Saud University